

شهید مهدی پولادی




ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و شهیدان استان بوشهر

نام پدر	پولاد
تاریخ تولد	۱۳۵۸/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۷۸/۰۸/۱۲
محل شهادت	ایران شهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز نیروی انتظامی
شغل	—
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	باغک

زندگینامه

زندگینامه شهید

اصل و نسب:

پدرش پولاد فرزند حاجی است. و مادرش ا شرف اهل گرگور می باشد. این شهید از طایفه پولادیهاست که از حجاز به ایران آمده اند. زمانی که سعد ابن ابی وقاص همراه لشکر راهی مرزهای ایران شد سه روز پیایی به مرزهای ایران حمله آورد زیور آلاتی که فرماندهان ایران بر تن داشتند آنها را بیشتر به جنگ حریص می کرد در آن زمان سلاح روز زره، نیزه، شمشیر، کلاهخود و تبر بوده است. چنین لشکری لازم بود که گروهی صنعتگر همراه داشته باشد تا وسایل آنها را تعمیر و بازسازی نماید بدین جهت گروهی صنعتگر که نسبشان به عمار یاسر می رسد همراه سپاه به ایران آمدند و لقب پولاد بر آنها تعلق گرفت و در کرمانشاه مسکن گزیدند که پس از گذشت روزگاری دراز اعقاب این طایفه به شهر شاپور نزدیک قائمیه (چنار شاهيجان) آمده و در آنجا ساکن شدند. خانواده شهید مهدی پولادی در روستای محمدعلی حیدر زندگی می کنند.

ولادت:

در اولین روز از آخرین ماه سال ۱۳۵۸ فصل زمستان نزدیک غروب فرزندی متولد می شود که پدر نام مهدی را برای او انتخاب می کند.

فصل زمستان آخرین روزهای خود را پشت سر می گذارد و زمین خود را برای سفره سبز بهاری آماده می کند. زوزه سرما جای خود را به آواز هزار می دهد و شکوفه های خندان تن پوش نرم خود را زیر بارش بهاری می شوید.

در این رفتن ها و ماندن ها و جستن ها دومین فرزند این خانواده نامش به یکی از القاب امام دوازدهم مزین می گردد. ما شیعیان کمتر اتفاق می افتد که حداقل برای یکی از فرزندانمان اسامی چهارده معصوم یا انبیاء الهی را انتخاب نکنیم!.

این پایبندی و ارادت به پیامبر (ع) در روستاهای استان بوشهر به وضوح دیده می شود.

اما انتخاب نام مهدی برای مولود برگرفته از چیست؟ حضرت حجه ابن الحسن العسکری (ع) در روز جمعه ۱۵ ماه شعبان به دنیا آمد و انتخاب این اسم برای اولاد نشانه ارادت خاص پیروان حضرتش می باشد.

پدر با انتخاب چنین نام نیکی حق که فرزند بر او داشته ادا کرده است و ارادت خود را به آل محمد (ص) نشان داد.

مهدی پولادی در ۶ ماهگی دچار آسم می گردد و بارها تحت درمان قرار می گیرد. وی در دوران کودکی ۱۴ بار واکسینه می شود، پولادی و خدري بهداشتیاران خانه بهداشت باغک کار واکسیناسیون را بر عهده داشته اند. مهدی به علت درمان های مکرر از مشکل آسم رهایی پیدا می کند.

بازیهای کودکان:

مهدی در همان اوان کودکی برای بازی به همسالان خود روی می آورد. کم کم که بزرگتر شد عشق و علاقه زیادی به فوتبال نشان داد و حتی وسایل ورزشی او هنوز در منزل نگهداری می شود گوشه ای از منزل را برای بازی خود اختصاص داده بود و بسیار پر جنب و جوش و پر انرژی بود و همین امر باعث توانمندی او شده بود.

امرار معاش:

پدر شهید به مدت ۲۴ سال در نیروی دریایی بوشهر مشغول به کار بود و از این طریق امرار معاش می کرد است. پس از آن به شغل آزاد روی آورد مهدی نیز پس از ترک تحصیل به یاری او شتافت و او را در مخارج منزل یار و یاور بود.

تحصیلات:

مقطع ابتدائی:

مهدی پهلادی سال ۶۶ - ۶۵ تحصیلات ابتدایی خود را در کلاس اول شروع می کند و وارد دبستان شهید دشتی حسینی باغک می گردد.

این دبستان که در سال ۱۳۲۸ تأسیس گردیده است دادگر نام داشته است که پس از شهادت سید غلامحسین دشتی حسینی به شهید دشتی حسینی تغییر نام می دهد.

مهدی گواهینامه پایان تحصیلات ابتدائی خود را در سال ۷۱ - ۷۰ دریافت می نماید.

از مدیران تحصیل مقطع ابتدائی ایشان می توان رباب آتشی، شهربانو بوشهری و زمان کللی را نام برد.

مقطع راهنمایی:

دانش آموز مهدی پهلادی در تاریخ ۲۰/۸/۷۴ در مدرسه راهنمایی ترک تحصیل می کند.

در سال تحصیلی ۷۶ - ۷۵ درس خود را در پایه سوم آموزشگاه شهید تهمتن دنبال می کند و موفق به اتمام این دوره نمی گردد. مدیران این دوره وی حسینی، تهمتن و پهلادی بوده اند.

پس از تحصیل و دوران سربازی:

مهدی پهلادی به کار روی آورد. علاقه وافر به کار داشت و از بی کاری متنفر بود. به مدت سه ماه در نیروگاه بوشهر به کار مشغول گردید.

کارگری را به طور پراکنده نزد بناهای محل دنبال می کرد از هیچ کار خدایسندانه ای برای امرار معاش ابا نداشت.

دوران خدمت سربازی او در ۱۸/۱۲/۷۷ فرا رسید و سرباز نیروی انتظامی گردید. او دوره آموزشی را در جهرم استان فارس به مدت سه ماه پشت سر گذاشت و برای خدمت به زاهدان اعزام شد و در ایرانشهر مشغول به خدمت گردید. آخرین مرخصی ایشان برای دیدار با خانواده و استراحتی چند، در مهرماه ۱۳۷۸ اتفاق می افتد.

وی پس از اتمام مرخصی به محل خدمت می رود که ۱۸ روز پس از عزیمت در روستای گورناک از توابع ایرانشهر در حالی که بیباکانه با اشرار در حال نبرد بود در تاریخ ۱۲/۸/۷۸ در حالی که ۷ ماه و ۲۴ روز از دوران سربازی را پشت سر گذاشته بود به شهادت می رسد.

خبر شهادتش توسط یکی از همرزمانش به نام روح الله پولادی به خانواده اش اعلام می گردد و پس از آن به طور رسمی از نیروی انتظامی این خانواده در جریان شهادت فرزندشان قرار می گیرند.

شهید در زمان شهادت ۱۹ سال و ۸ ماه و ۱۱ روز داشت .

تشییع جنازه و دفن:

پس از ۴ روز که از واقعه شهادت مهدی می گذشت در ۱۶/۸/۷۸ پیکر پاکش از بوشهر به سوی زادگاهش باغک منتقل گردید.

مردم که از اقصی نقاط شهرستان در این تشییع جنازه شرکت کرده بودند پیکر این شهید را تا بهشت عسکری باغک تشییع نمودند.

پرسنل نیروی انتظامی همراه با گروه موزیک در این تشییع جنازه شرکت داشتند. مسئول عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی حجه الاسلام حسینی در این مراسم سخنرانی نمود. سرانجام پیکر این شهید بزرگوار در کنار دیگر لاله های خونین دفن گردید.

سجایای اخلاقی:

مهدی پولادی در صبوری، بی باکی و شجاعت زبانزد خاص و عام بود و حتی فرماندهان وی شجاعت ایشان را تحسین می کردند. قوی پنجه و چالاک بود و از این توانمندی در امور خیریه بهره می جست. به دنبال رزق و روزی از طریق کار بود و بدین سبب سخت ترین کارها را انجام می داد و انجام این کارهای مشکل او را قوی و چابک بار آورده بود.

او به پهلوان طایفه شهرت داشت. و این را همه می دانستند. در تهور و بی باکی او همین بس که دشمن از شدت خشم بدنش را با گلوله های بیشمار سوراخ سوراخ کرده بود.

مهدی در ساختن بنای حسینیة ، هنگامی که به مرخصی می آمد به کارگران کمک می کرد.

در بنای مسجد محل یک تنه کار سه نفر را انجام می داد و پیشرفت فیزیکی مسجد و حسینیه محل با حضور او عینیت بیشتری می گرفت.

علاقه وافری به مادر نشان می داد و کمترین بیماری او را تحمل نمی کرد و خواستار درمان او در اسرع وقت بود. اقوام را فراموش نمی کرد و در مواقع لازم نسبت به رفع حاجت آنها اقدام می کرد. سحر خیز بود و به آن عادت کرده بود.

در امور خیریه و عام المنفعه در حد توان از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. دیگر ویژگی این شهید آن که صله ارحام را در برنامه های خود قرار داده بود.

خاطرات

خاطرات:

«کار در مسجد»

مشغول کار در مسجد محل بودیم، اکثر جوانان محل برای کمک حاضر بودند. آن روز باید تیر آهن بالا برده می شد، کار مشکلی بود هر چند نفر یک تیر آهن را به بالا منتقل می کردیم اما مهدی خود به تنهایی در یک طرف قرار می گرفت و دیگران در طرف دیگر و با گفتن یا علی و حمل تیر آهن کار را برای همگان آسان کرده بود.

«به نقل از علی پولادی»

«آخرین روز»

به مرخصی آمده بود اما کمک به کارگران در حسینه را به استراحت ترجیح می داد. وقتی که خواست به محل خدمت برگردد بنای حسینه هنوز تمام نشده بود و از این بابت آزرده خاطر بود که این جمله را ادا کرد:

«انشاءالله که برگردم و حسینه را تمام شده بینم»

مهدی شهید شد و هرگز بنای تمام شده حسینه را ندید.

«به نقل از مادرش»

«نترس باشید»

می گفتند مهدی مار می گیرد و نمی ترسد ولی باورم نمی شد.

صبح بود و هنوز خورشید طلوع نکرده بود که مهدی را در گوشه ای از حیاط کنار یکی از نخلهای خرما دیدم.

یک لحظه شوکه شدم او ماری را گرفته بود که بسیار قطور و بزرگ بود. گفتم: چرا این کار را می کنی ممکن است به تو نیش بزند.

جواب داد از مار می ترسید مگر مار ترس دارد.

«به نقل از مادرش»

«تخته سنگ»

تخته سنگ بزرگی در کنار دفتر مخابراتی محل بود. جابجا کردن آن واقعاً مشکل بود، حتی به اتفاق دو نفر از دوستان نتوانستیم آن را تکان دهیم که مهدی از راه رسید.

سنگ را با کمترین فشار بلند کرد و با ک و قوی بودنش ما را به حیرت واداشت.

« به نقل از جبار خدری »



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران